

های خود را از آن سرنوشت شوم نجات بخشد .

شهر نامی اصفهان دیگر آن پایتخت باشکوه دوره صفویه نبود سیر انحطاطی آن از محوطه‌های بزرگ خالی که در زمان رونق خود سراسر کوچه و بنا بود نیک آشکار است این شهر نزدیک انتهای جنوبی دشت وسیعی واقع و مستور از خاک حاصلخیز و سبکی است و در این حدود بوسیله کوهها و تخت سنگها محدود میشود و اکنون از مشرق تا مغرب تقریباً شش میل وسعت دارد پهنای آن یک سوم طول آنست ولی باز آسان نیست که حدود آنرا درست تعیین کرد چون باغها و تاکستانها و ساختمانهای آن بادههای مجاور توأم میشود . اصفهان این روزها شهری محصور نیست بلکه از هر طرف باز است، وسایل دفاعی قدیمی آن که یک سیاح اروپایی (۱) اشاره کرده و گفته است محیطش بیست هزار پا بوده بوسیله مهاجمان افغانی در یک قرن پیش ویران گردیده و قلعه‌ای که اشرف ساخته و بر مرکز شهر تسلط دارد هنوز با برجاست . رودخانه زاینده رود از حد جنوبی شهر میگذرد و بر آن سه پل ساخته‌اند آب آن بعد از آبیاری چند ناحیه آباد بطرف شرق جاری میشود و پس از طی مسافت کوتاهی بزمین فرو میرود، وقتی که از جای بلندی شهر را در بظر بگیریم منظره آن که تاکستانها و باغ و بوستان زیادی را در میان دارد بسیار زیبا و دلپذیر است سطح جلگه آن در حومه نیز بوسیله دههای وسیع و زیبا که کبوترخانه‌هایی در بعضی از نقاط آن هست منظره‌ای باشکوه دارد . جمعیت این شهر را سیاح ناظر متأخری (۲) بیش از صد هزار تن تخمین زده است بازارها و محلات آن وسعت بسیار دارد ولی قسمت عمده آنها ویران و خالی از سکنه است

(۱) شاردن

(۲) مستر اپوت سر کمسول انگلیس در تبریز.

و چنین بنظر میرسد که جمعیت شهر چندان زیاد نیست بازار مسقف هلالی دور و درازش میرساند که در روزگار پیشین این شهر سربلند چه شکوه فراوانی داشته است. در توابع اصفهان همه چیزهای زندگانی بعد و فور فراهم و بنا براین اسباب زندگی در آنجا ارزان است میوه‌های آنجا از عالیترین انواع و در میان آنها خربزه هلو انار گلایی و انگور بالغ بر سی نوع اند و سیزده پوند انگور با قیمتی برابر با چهار پنس (سه شاهی) بدست میاید، شراب اصفهان از بهترین نوع شراب ایرانی بشمار میرود. کلنی آرامنه جلفا که روزگاری شکوه بسیار داشت اکنون فقط سیصد و پنجاه خانوارند و این در نتیجه ظلم و اجحاف طولانی و خرابی بازار تجارت است.

انتظار میرفت که پس از مرگ آقامحمد خان طایفه زند برای تجدید نفوذ بسیاری که داشتند باردیگر به تلاش پردازند بنا براین تعجبی نداشت که محمدخان برضد پادشاهی فتحعلی شاه اقداماتی کند ولی این پادشاه از نواحی دیگر هم دچار مخالفت شد.

صادق خان شقاقی با جعفرقلی خان بیگلریگی آذربایجان و محمدقلی خان حاکم ارومیه برضد شاه دسته‌بندی کردند و بیست هزارتن بمیدان جنگ آوردند، سلیمان خان قاجار برای نبرد با آنها با دوازده هزار تن مأمور شد و خود شاه نیز دنبال او حرکت کرد، سلیمان خان توانست در صف همدستان نفاقی ایجاد کند محمدقلی خان به ارومیه برگشت و جعفرقلی خان به خوی، صادق خان هم خود را در نیک پی بدست و پای شاه انداخت و آخرین جواهرات شاهی را که در تصرف داشت تقدیم کرد و مجدداً شاه او را بخشید. محمدقلی خان غلام گرجی خود را پیش پاشای بغداد برای استمداد فرستاد و پاشا سخت امتناع کرد سپس

او کوشید تا از ارومیه فرار کند ولی چون راه را بر او بسته بودند برگشت و در ارگ آنجا تحصن اختیار کرد و در آنجا تا ورود شاه زندانی بود، بعد او را به تهران بردند و کشتند .

در این هنگام شاه پیمان فرمانبرداری سران گنجه، در بند و قوبه و همچنین گرگین خان فرزند قیصر گرجستان را دریافت کرد وی عریضه‌ای بشاه تقدیم و اظهار داشت که پدرش هراکلیوس با آنکه بواسطه سالخوردگی باید نیک تشخیص میداده که کار دیوانه‌واری کرد که بر ضد شاه قیام نمود و سزای شایسته گناه خود را با غارت شدن شهر خود و کشته شدن و یا اسیر گشتن بیست هزار تن از سکنه آن دیده است، در عریضه بعلاوه ذکر شده بود که هر چند پدر سنگی بیش نبود ولی پسرش جواهر (۱) است و بر طبق عبرت تاریخ و سنن صفویه، وی گرگین، گرجستان را متعلق به پادشاهی ایران و خود را هم یکی از افسران شاه محسوب میداشته که بنام او حکومت می‌کند و آماده بود که او امر ملوکانه را اطاعت کند. در پاسخ گرگین فرمانی حاکی از رضامندی خاطر همایونی دریافت کرد (۲) جعفرقلی خان آشوبگر نیز که بر ضد شاه قیام کرده بود بواسطه نزدیک آمدن شاه از خوی گریخت و نزد پاشای بایزید پناه برد شاه که بدین ترتیب مجدداً نظم را در آذربایجان برقرار ساخته بود به تهران بازگشت .

محمد خان رئیس طایفه زندیه که از اصفهان به کوه‌های بختیاری ستواری شد باز در آنجا وسایلی برای شورش بر ضد فتحعلی شاه فراهم ساخت. طایفه کرد با جیلانی، بیرانه و نطنز او را بریاست خود پذیرفتند و راهزنانی هم باو پیوستند، شاه بفرمانداران ملایر

نهادند، لرستان و بروجرد اسیرهای صادر کرد که باهم برضد او اقدام کنند، پس از چند بار زد و خورد محمدخان دوباره به کوهستان پناه برد و قوای جدید فراهم و سعی کرد تا نفرات محمدولی خان سردار شاه را که با دوازده هزار تن برضد او فرستاده شده بود غافلگیر سازد چون باز شکست یافت سعی کرد خود را به بصره برساند و در همان حدود اسیر و نابینا شد .

هنوز طغیانهای پی در پی برضد شاه پایان نیافته بود که شاه مجبور به سرکوب نفر بعدی شد و وی برادر خود شاه حسینقلی خان حاکم فارس بود، تصور علت قدر ناشناسی این شاهزاده جوان واقعاً دشوار است و معلوم نیست چه سببی داشت که او دین خود را نسبت به شاه و برادر خود فراموش کند چون در حالی که پادشاه با چندین رقیب جاه طلب در مبارزه بود تاریخ نویسی ایرانی (۱) تأکیداً شرح میدهد که حاکم شیراز روزگاری قرین آرامش و برخورداری از تجمل بسیار میگذرانید و گفته اند که لباس او از پارچه زرین بود و در دستگاه او همه قسم اسباب شکوه و جلال که در سرزمین مشرق امکان آن هست فراهم بود و در اصطبل او بهترین اسبها از نژاد نجد و انیسا وجود داشت، زیباترین زنان شیراز با رقص و آواز ساعات ملالت بار او را رفع می کردند و نوشته اند که آداب زندگانش شاهانه بود، شاه چون شاید گمان نمیکرد که چنین حاکمی مایه استحكام نفوذ قاجاریه در جنوب ایران باشد وی را از بعضی از خدماتش معاف ساخت و سردار آزموده ایرا مأمور ولایت لرستان و سپاهیان فارس کرد در اثر این پیش آمد

شاهزاده جلسه مشورتی ترتیب داد و پرسید آیا صلاح بود که خود او برای دستیابی بر قدرت سلطنت اقدام کند سه تن از مشاوران او که صادقانه عیب و زیان چنین اقدامی را پیش بینی و اظهار کرده بودند نتیجه مشاوره بضرر کلی ایشان تمام شد چون فوری دستور کور کردنشان صادر گردید، سپس شاهزاده بطرف اصفهان حرکت و وانمود کرده بود که بحضور شاه میرفته و با این تمهید امید داشت نجبای ایالت را وادار کند که همراه او بروند . خبر این وقایع در همان موقعی که شاه از خوی عازم شیروان و داغستان بود به اردوگاه سلطنتی رسید این خبر موجب شد که شاه فسخ عزیمت کند و به تهران بازگردد . در راه با محمدخان زند که اسیر و ناپینا شده بود برخورد کرد و فرمان داد او را به سربازان قبیله ایکه از دست پدر محمدخان صدمات دیده بودند بدهند ولی علی رغم رویه وحشیانه بعضی از ایرانیان که با قساوت در صد قصاص اند قبیله مزبور آن بیچاره را لایق خنجر خود ندیدند و آزادش کردند و گفته اند که او بوسیله گدایی خود را تا بصره رسانید و عواقب ذلت آن جاه طلبی بی حاصل خود را بری العین دید .

لا بد شاه جوان بکلی حیران بود که به چه کسی میتواندست اعتماد کند چون در راه تهران شنید که دو تن از سردارانش که تا آن وقت مورد اطمینان بسیار بودند سرکشی کردند، یکی از آن دو تن محمدولی خان بود که فتنه محمدخان زند را خاموش کرده بود و با برادر شورش شاه همداستان شد دیگر سردار سلیمان خان بود که حکومت ایالت آذربایجان را داشت، این سلیمان خان پسر عموی ارشد شاه قوای خود را بسمت تهران فرستاد و قصدش این بود که ابتدا دو برادر باهم جنگ کنند آنگاه او بر طرف فاتح بتازد . دو برادر در دشت طالقان روپرو شدند

و با نفوذ مادرشان جلسه مذاکره‌ای بین آنها اتفاق افتاد و شاهزاده عنوان کرد که در آمد ایالت فارس برای تأمین مخارج او کافی نبود و حکومت کرمان را هم خواست شاه در خواست او را رد نکرد شاهزاده بعد از مراجعت به خیمه خود باز حکومت تمام عراق را ادعا کرد و خواستار شد که با برادر خود در اقدامات شاهانه شریک باشد، باین ادعای گزاف جوابی نرسید شاهزاده در صدد برآمد قوای خود را برای نبرد آماده کند با آنکه قصد جنگ داشت چندین پیام نزد برادر فرستاد و او را به انجام دادن تکلیف خویش ترغیب کرد، این پیغامها نتیجه نبخشید و دو طرف با هم روبرو شدند ولی پای شخص با نفوذی در میان بود که سر انجام مانع خونریزی گردید. این شخص مادر آن دو جوان بود که با عجله خود را بین دولشکر انداخت و با گریه و زاری از سربازان التماس کرد که در آن زدوخورد بیمورد شرکت نکنند شاهزاده در این گیرودار پی برده بود که نفرات او برای برابری موفقیت آمیز با لشکر شاه کافی نبود بنا بر این از شاه استدعای عفو کرد و این استدعا بشرطی قبول شد که محمدولی خان خائن تسلیم و کشته شود، این شرط را شاهزاده پذیرفت .

سلیمان خان که در مرز آذربایجان در انتظار خبر سرانجام زد و خورد شاهزاده و پادشاه بود از شنیدن جریان جدید وقایع کاملاً ترسید و چون از جان خود نگران بود به تهران آمد و به اصطبل شاهی پناه برد و از آنجا دو عریضه فرستاد که وی اضطراراً دچار آن وضع شده بود و شاه رفتار خلاف او را با جوانمردی بسیار بخشید و بعلاوه منصب او را باز داد و رأفت خود را تا آن حد زیاد نشان داد که برادرش را بحکومت کاشان فرستاد و از جان محمدولی خان خائن نیز درگذشت .

در این ضمن اغتشاش ایران، افغانها از موقع استفاده و از راه سیستان بایالت کرمان حمله کردند ولی حسینقلی خان آنها را ناگزیر به عقب نشینی کرد .

شخص دیگری که برای تصاحب تخت و تاج ایران بافتعلی شاه در افتاد اسحق میرزا نبیره اسمعیل مدعی تاج و تخت صفوی بود که کریم خان بنام او در اصل شروع به جنگ کرده بود ولی زود شکست خورد و او نیز مشمول عفو و جوانمردی شاه شد .

محمد میرزا برادر زمان شاه فرمانروای کابل که از نوادگان خاندان پادشاهی افغانها بود و قبلاً به ایران پناه آورده بود شرحی نوشت و برای بازیافتن حکومت هرات که عنوان کرده بود این ایالت را از طرف شاه اداره کند استمداد کرد و وعده نیز داد که قلمرو شاه را بسمت ترکستان توسعه بدهد، با این ترتیب شاه قوایی را که او احتیاج داشت در اختیارش گذاشت و با کمک آن توانست خود را در هرات مستقر کند .

لشکر شاه در ناحیه دیگری نیز فتح کردند، جعفرقلی خان که نزد پشای بایزید پناه برده بود و شاه او را بخشید و حکومت خوی داد قوایی فراهم آورد و در این قسمت از ایران بنای سرکشی گذاشت ولی شکست خورد ، شاه بواسطه این فتوحات شکرو سپاس خود را بدرگاه خدا بوسیله تعمیر گنبد کاظمین و کربلا و ساختن دری برای آرامگاه حضرت فاطمه در قم نثار کرد . شاه که تا آن موقع شورش صادق خان و برادر و پسر عموی خود و یک تن از سردارانش و سران طایفه زندیه و یکی از مدعیان از خاندان صفوی را دفع کرده بود حال میبایستی

یکی دیگر از مدعیان پادشاهی خود را از بین برد، این شخص نادر میرزا فرزند شاهرخ و نبیره نادرشاه بود این شاهزاده هنگام هجوم آقا محمدخان به خراسان نزد افغانها پناه برد و پس از مرگ نخستین پادشاه قاجار به خراسان بازگشت و نفراتی دور خود جمع کرد، فتحعلی شاه باو پیغام فرستاد و او را از عواقب آن کار بر حذر داشت و چون تردید داشت که پیامش تأثیری داشته باشد با قوایی که برای مطیع ساختن رقیب کافی بود رهسپار خراسان شد، در راه مشهد شهرنیشابور را با حمله‌ای ناگهانی گرفت حاکم آنجا دروازه شهر را بروی وارد شوندگان بسته بود سپس شهر تربت را تصرف کرد، فرماندار این شهر از آمدن بحضور شاه امتناع کرده بود. وقتی که شاه نزدیک مشهد رسید آخوندها و سادات پیام فرستادند و استدعا کردند که پادشاه وضع آن شهر مقدس و بارگاه امام رضا را رعایت کند، شاهزاده یاغی تسلیم شد و شاه او را بخشید و دختر او را به یکی از سرداران قاجار داد همان وصلتی که دشمنی دیرین دو خانواده را از بین برد.

سپس شاه با عجله عازم شهر تهران شد، در راه اتفاقی افتاد که نشان میداد او شایستگی احراز مقام عالی سلطنت را داشته است. در بیابان عظیم بین بسطام و شاهرود که مسافتی بالغ بر شصت میل بود افراد دسته‌های متعدد شاهی ناچار بودند بواسطه کمیابی آب بدسته های کوچک حرکت کنند و قتیکه شاه به اردوگاه آنجا وارد شد با نگرانی بسیار دریافت که بانوان حرم او که قبلاً حرکت کرده بودند راه را گم کرده‌اند با آنکه پادشاه در زیر تابش آفتاب سوزان ایران بکلی فرسوده شده بود با پنج هزار تن به جستجوی بانوان حرم پرداخت ولی تلاش او نتیجه‌ای نداد و گرمای طاقت‌فرسا چنان موجب فرسودگی

لشکریان او شد که مجبور شدند آخرین قطره‌های آبی را که در شیشه‌ها همراه آورده بودند مصرف کنند و هرچه جلوتر میرفتند کارشان سخت‌تر میشد، در آن حال فقط قطعه یخی باقی مانده بود که آنرا برای خنک کردن لب مبارک نگاه داشته بودند ولی شاه در این مورد نشان داد که سرمشق فداکاری می‌باشد و مانند فاتح مقدونی در صحرای قادسیه او وقتی که سربازانش از تشنگی بی‌تاب بودند از نوشیدن آب خودداری کرد و با خنجر خود یخ را چند تکه کرد و بدست خود قطعه‌ای را در دهان یکی از افرادش که بی‌حال شده بود گذاشت و بدین وسیله آن جوان جانی گرفت و توانست خود را تا اردوگاه برساند و در آنجا با خشنودی مشاهده کردند که بانوان حرم نیز وارد شده بودند .

کمی پس از بازگشت فتحعلی شاه از مشهد باو اطلاع رسید نماینده‌ای که قبلاً هم در افتتاح روابط بین مقامات انگلیسی هندوستان و در بار ایران دخالت داشته وارد می‌شود، این نماینده مهدعلی خان نام داشت و حاکم بمبئی او را فرستاده بود منظور از مأموریتش این بود که شاه را برای حمله به افغانستان ترغیب کند و بدان وسیله در واقع خیال فرمانروایان اروپایی هندوستان را آسوده سازد. اینها نگران بودند که مبادا زمان شاه به هند حمله کند، این فرستاده برای انجام دادن منظور هیچگونه علاقه‌ای به حفظ حقیقت و راستی ابراز نکرد و به صدر اعظم شاه اظهار داشت که مقامات انگلیسی اهداً از ناحیه پادشاه افغانستان نگران نبودند بلکه میل داشتند که او نقشه خود را زودتر اجرا کند تا ثابت شود از بین بردن او چه کار آسانی بوده است. این سفیر حکایت میکند که در مکاتبات خود با دولت ایران با تردستی از ذکر نام شریف کمپانی هند شرقی خود داری و بنوعی غیر رسمی جورواجحاف

افغانها را در لاهور ذکر و تاکید کرده است که هزاران تن از شیعیان ساکن آن حدود بواسطه بد رفتاری افغانها ناچار به قلمرو کمپانی هند شرقی گریخته و در آنجا پناهنده شده‌اند و اگر شاه ایران میتواند از مظالم شهر یاری مانند زمان شاه جلوه گیری کند کار ثوابی در راه خدا و خلق انجام میداد. وی بعلاوه کوشید تا پیشروی محمود میرزا و پرنس فیروز شاه دو تن از برادران پادشاه کابل را که در آن موقع به دربار فتحعلی شاه پناهنده شده و خواستار مدد او بر ضد اقوام خود بودند بسمت افغانستان تسریع کند. مهدی علیخان برای قبول مسئولیت بهیچوجه کوتاهی نداشت او از جانب حاکم بمبئی با داشتن نامه‌ای بعنوان پادشاه ایران مختار بود هر نوع تعهدی را که لزوم داشت بعهده بگیرد و اگر از مندرجات این اختیار نامه وزیران شاه اطلاع می یافتند ممکن بود تصور کنند که مقامات انگلیسی در صدد خرید کمک ایشان بر ضد افغانها بودند، مهدی علیخان متوجه شد که شاه برای حمله به افغانستان حتی بدون کمک مالی انگلستان آمادگی داشته است بنابراین صلاح دید که اعتبار نامه خود را ارائه ندهد و بجای آن سند دیگری از جانب حاکم بمبئی عنوان کرد. این نماینده مأموریت داشت که شادرا بمناسبت فوت عموی او تسلیم و بتخت سلطنت رسیدن خود او را تبریک گوید مأموریت این نماینده قرین توفیق کامل بود و به هندوستان بازگشت باخشنودی کامل از اطمینانی که بمناسبت آمادگی شاه جهت حمله افغانستان دریافت داشته و فرمان دیگری نیز صادر شده بود که هر فرد فرانسوی که ممکن بود جسارت ورزد و خود را در خاک ایران نشان بدهد توقیف شود.

زمان شاه در این موقع به وزیران خود دستور داد تا مأموری نزد

حاجی ابراهیم صدراعظم ایران بفرستند و او حامل در خواستی به فتحعلی شاه باشد که ایالت خراسان را به افغانستان بدهد، این پیشنهاد سبب شد که سیاست شاه در باره این موضوع روشن شود. شاه بوزیران خود فرمان داد چنین جواب بدهند که عزم همایونی این بوده است که حدود جنوب شرقی ایران را بوضع‌ی که در زمان پادشاهان صفوی بوده بر - گرداند باین معنی که پیشنهاد کرد شهرهای : هرات ، مرو ، بلخ ، کابل ، قندهار ، تبت ، کاشمر و سیستان را تسخیر سازد و این تهدید چندان بی‌اساس نبود چون فرمانهایی برای جمع شدن قوای دولتی در تهران صادر گردید، این دستورها از طرف تمام قبایل در سر موقع اجرا شد بجز طایفه سرکش سابق صادق‌خان شقاقی ، چون این سردار هیچوقت خیال تسلط بر تخت پادشاهی ایران را کاملاً از سر بیرون نکرد و کوشید موقعی به تهران برسد که سپاهیان شاه از آنجا حرکت کرده باشند. یکی از زیر دستان این سردار خبر قصد اعلام پادشاهی او را به شاه رسانید، شاه نسبت باین سردار گذشت و رأفت را بعد نهایت رسانیده بود همان سرداری که متهم به تبانی در قتل آقا محمد خان قاجار بود و قاتلان او را پناه داده بود، درین هنگام موقع آن رسید که انتقام آن قتل دامنگیر این سردار محروم بشود ازینرو باو فرمان رسید که به حضور شاه برود و در اطافی در شهر تهران او را بشدت سنگسار کردند و در همانجا انداختند تا از گرسنگی مرد (۱).

(۱) اطافی که برای سنگسار کردن آن سردار بکار رفت فعلاً در اختیار یکی از دبیران سفارت انگلیس در تهران است یکی از نوکران پیر که شصت سال عمر خود را در آن خانه بسربرد نقل می‌کرد که صادق‌خان وقتی که آنجا زندانی بود از شدت اضطراب کف سیمانی اطاق را سوراخ کرده بود .
سبب انتخاب این نحو مجازات قساوت آمیز ترس خرافاتی شاه از جهت شکستن قسمی بود که قبلاً یاد کرده و گفته بود خون صادق‌خان را نخواهد ریخت .

فتحعلی شاه بسمت سبزوار و نیشابور که قشونش در آن حدود مدتی مشغول زدوخورد باحکام سرکش بودند حرکت کرد درخراسان شاه به سفیری که از جانب زمان شاه آمده و هدایایی همراه آورده بود بار داد، این نماینده از طرف پادشاه خود درخواست کرد که شاه به تهران بازگردد، فتحعلی شاه پذیرفت بشرط آنکه محمود میرزا و فیروز میرزا با مقامی که در خورشان آنها بود به افغانستان بازگردند .

ضمناً دلیلهایی دیگر مقامات انگلیسی هندوستان را بر آن داشت که هیأتی سنگین تر از مأموریتی که به مهدی علی خان ارجاع شده بود بدربار ایران گسیل دارند، از توفیقی که نصیب مهدی علی خان در آن مأموریت ایران شده بود در کلکته (مرکز حکومت انگلیسی هند) اطلاع نداشتند بنا براین ارل مورینگتن سروان ملکم را برای رفتن بدربار ایران انتخاب کرد، از دوره چارلز دوم هیچ مأمور سیاسی دیگر بدربار شاه نیامده بود .

سروان ملکم مأموریت داشت که اقدامی کند تا هندوستان از تهدید هرمانه حمله زمان شاه خلاص شود و نقشه‌هایی را که ممکن

(۱) نماینده کمپانی فرانسوی هنگامی که شنید فرستاده کمپانی انگلیسی هم که در اصفهان بود و مقرر بود به حضور شاه برود و با ترتیبات قبلی که با وزیران شاه داده شده بود بر او تقدم می‌داشت عنوان کرد که حق ملت فرانسه ایجاب می‌کرد که او بر تمام ملت‌های همسوی تقدم داشته باشد .

شاردن جلد سوم صفحه ۱۶۸

نماینده انگلیسی می‌گفت چون حامل نامه‌ای از جانب پادشاه انگلستان بوده نامه پادشاه برنامه‌ایکه از جانب عده‌ای از تجار باشد مقدم است .

مستر Keye که شرح ناقصی راجع باین مأموریت نوشته مرا از اصلاح‌مطلب مندرج در کتاب زندگانی سرجان ملکم تألف خود معاف خواهد داشت که نوشته بود هیچ نماینده انگلیسی از زمان ملکه الیزابت بدربار ایران فرستاده نشد .

بود دولت فرانسه راجع به ایران در سرداشته باشد خنثی کند و بکوشد وضع تجارت را در حدود امکان به رونق سابق آن که از دست رفته بود برگرداند. این هیأت روز اول ماه فوریه سال ۱۸۰۰ از راه دریا به بوشهر رسید ولی تمامه نوامبر همان سال نتوانست بحضور شاه برسد با ترتیباتی که قبلاً داده شده بود نماینده هدایایی میان مأموران مختلف دولت ایران که از بوشهر تا تهران با آنها در تماس بود توزیع کرد و در ورود باین شهر ارمغان گرانبهائی شامل چند ساعت، اسلحه، آئینه و جواهرات تقدیم شاه نمود.

دو ماه بعد عهدنامه‌ای تجارتي و معاهده‌ای سیاسی بین نماینده اعزامی از هند و صدراعظم ایران با مضا رسید که برطبق فرمان صادر شده از جانب شاه رعایت آن بر همه ایرانیان فرض بود، این فرمان حاوی دستور هایی به فرمانداران و افسران و منشیان بنادر و سواحل و جزایر ایالات فارس و خوزستان بود مبنی بر اینکه برای طرد و اخراج هر یک از افراد فرانسوی که از آن بنادر و مرزها قصد عبور داشته باشند و یا بخواهند در این سواحل و مرزها خود را مستقر سازند و سایل فراهم سازند بوسیله قراردادی تجارتي پیش بینی شده بود که بازرگانان انگلیسی و هندی مجاز باشند بدون پرداخت مالیات در هر بندر ایرانی که بخواهند مستقر گردند و برای امور تجارتي خود در قلمرو شاه مشمول حمایت گردند.

بعلاوه انگلیسی‌ها مجاز شدند که در هر یک از بنادر یا شهرهای ایران خانه بسازند یا بفروشند و آهن انگلیسی، سرب، فولاد و ماهوت با معافیت از پرداخت عوارض وارد ایران گردد و بر عوارض موجود اجناس انگلیسی نیز چیزی افزوده نشود. بموجب عهدنامه سیاسی شاه

تعهد کرد که با همسایه افغانی خود قرار دادی امضا نکند مگر اینکه افغانستان تعهد کند که در صدد حمله به متصرفات انگلیسی هند بر نیاید از طرف دیگر عهدنامه مزبور مقامات انگلیسی را متعهد ساخت که در صورت حمله از جانب فرانسوی ها یا افغانان لوازم جنگی به شاه برسانند. پس از انعقاد این معاهده نماینده انگلیسی به هندوستان بازگشت و چنانکه نویسندگان ایرانی تأکیداً نوشته اند پس از بازگشت شهرت نیکی از تدبیر و عدالت و جهان دیدگی خود باقی گذاشت .

بزودی پس از این دوره یکی از آن موارد اعمال قدرت خود سرانه در ایران پیش آمد که در عین حال، اقتدار و ضعف یک فرمانروای شرقی را آشکار میسازد، اعتمادالدوله حاجی ابراهیم صدر اعظم ایران دارای چنان قدرت و نفوذی در سراسر ایران شده بود که به دشمنان وی که بشاه در خفا می گفتند حاجی در خیال برانداختن پادشاه است وضع حق بجانبی میداد .

دلیلی برای این گمان در دست نبود که حاجی ابراهیم واقعاً چنین قصدی داشته است ولی برای جانبداری از فتحعلی شاه باید بخاطر داشت که وی بارها دچار خیانت افرادی شد که حداعلای اعتماد را بآنها ابراز داشته بود و از جانب آنها حقاً توقع گناهی را که مرتکب شده بودند بهیچوجه نداشت . او در موارد متعدد بقدری رأفت و گذشت نشان داده بود که احتمال خونخواهی او نسبت به کسانی که خدمات شایان در باره خاندانش کرده بودند، درست نمی نمود . در ایران شایع است که آقامحمد خان به جانشین خود تأکید کرده بود نگذارد سر خاکستری حاجی ابراهیم که به سرور اول خود خیانت کرده بود آسوده بخاک سپرده شود، برای چنین اظهاری قول معتبری شاهد ندارم ولی

وقتی که حاجی ابراهیم را نزد شاه متهم کردند که قصد داشته ویرا از تخت پادشاهی براندازد لابد در فکر شاه این موضوع که وقتی حاجی آن قدر توانا بوده که توانسته است شهریار زند را از حکومت محروم و شاهزاده قاجار را جانشین او سازد وزن و اثر کافی داشته است خیانت این مرد نسبت به لطفعلی خان اینک بوسیله جانشین آقامحمدخان قرین مکافات میگردید ولی حاجی ابراهیم بقدری نفوذ داشت که حمله آشکار بر او دور از امکان مینمود .

چون حکومت در حدود نصف ایران در دست فرزندان یامنسویان او بود و امکان داشت که با اشاره حاجی برضد شاه سر بشورش بردارند پس فرمائی صادر شد که در روز معین صدراعظم و تمام منسویان او دستگیر و ناپود شوند، دو تن از پسران جوان او را از شیراز به تهران آوردند تا در سرنوشتی که افراد دیگر آن خانواده گرفتار شده بودند شریک شوند. از این دو تن یکی پسری خوش رو و ظاهراً باهوش بود و موقعی که از جانش در گذشتند دستور صادر شد که او را خواجه کنند پسر دوم بقدری کم استعداد بنظر آمد که جانش را بخشیدند و لازم هم ندیدند مانند برادرش احتیاط اضافی نسبت باو معمول دارند، وی از نسل آن مردی که در ایران شاه میساخت بعنوان یادگار زنده مانده و در حال حاضر متولی بارگاه امام رضا در مشهد است .

فتحعلی شاه عزم کرد در جواب عده ای که اخیراً بدربار او آمده بودند متقابلاً هیاتی به هندوستان بفرستد ، برای این نمایندگی حاجی خلیل خان انتخاب شد ولی بدبختانه این مرد نجیب در بمبئی در زدو خوردی که میان نوکران و نگهبانان مأمور مراقبت وی در گرفت کشته شد، این واقعه که هیجان بزرگی در هندوستان ایجاد کرد در

ایران بمنزله تصادفی عادی تلقی گردید و اقداماتی که از طرف حکومت هند برای پرداخت خونبها با افراد خانواده سفیر مقتول انجام یافت شاه را نیک خشنود کرد چه میگویند گفته بود انگلیس ها میتوانند آنچه از سفرای او را که دلشان بخواهد بکشند بشرط آنکه نظیر مورد اخیر برای خونبها پول فراوانی بدهند ، محمدنبی خان بجای نماینده متوفی مأمور عزیمت به هندوستان شد .

چنانکه دیده ایم طوفان اغتشاشی که بعد از سقوط خاندان صفوی در ایران پدید آمده بود هنوز دوام داشت و مغزهای آرام ناپذیری که پیوسته در خیال بر انداختن شاه بودند در پیرامون برادرش گردآمدند و میخواستند او را بعنوان سردسته در فعالیتهای خود نشان دهند. این شاهزاده چنانکه ذکر کرده ام از طرف شاه فرمانداری کاشان را که تا تهران بیش از صدوسی میل فاصله ندارد برعهده داشت. کاشان در کنار بیابان پهناوری در سر راه بین ایالات شمالی و جنوبی ایران واقع است این شهر در حدود شش میلی رشته جبالی است که حد اراضی هموار جنوبی آن است و در دشتی است که بعضی قسمتهای آن بسیار حاصل - خیز و قسمتهای دیگر آن پراز سنگ و بکلی لم یزرع است، میگویند حصار کاشان سه میل و نیم است و در هر حال فعلا بحالت خرابی است معوطه وسیع داخلی آن همه جا مسکونی نیست و خرابه از هر طرف بچشم میخورد تمام خانه ها بامهای هلالی دارند سقف های تیری - بواسطه آفت موریانه نا معمول است و محل سکونت متداولا خیلی از سطح زمین پائین تر میباشد .

عده سکنه آن شاید به سی هزار تن برسد بازارهای کاشان دور و دراز و کوچه های عمده آن خوب ساخته شده است سقف بلند دارد

و مسدود به بامهای گنبدی است، دکانها با آنکه زیادند ظاهری حقیر دارند در واقع کاشان بیشتر یک شهر صنعتی است تا تجارتنی کارخانه های ابریشم بافی مخمل سازی و پارچه های رنگین و ظرفهای مسی آن از قدیم معروف بوده اند رونق کنونی شهر نیز بسته بهمین مصنوعات است، هوای آنجا با وجود گرمای شدید تابستان میگویند خیلی سالم است، کسانی که قادرند در فصل گرما کسب و کار خود را رها میکنند و به کوههای مجاور میروند و دیگران که در شهر میمانند به سردابها پناه میبرند. این شهر در دوره پادشاهی کریمخان بواسطه زلزله صدمه بسیار دید مردهای کاشان بی جهت بیشتر از سایر شهرهای ایران به اخلاقی ضعیف و ترسو شهرت دارند و بهمین سبب خیلی بندرت از میان آنها سرباز میگیرند در میان چنین مردمی شاید کمتر احتمال میرفت که برادرشاه باز بقصد دستیابی بر تخت سلطنت ایران بکوشد و شاهزاده برای پیشرفت عمل جاه طلبانه خود بمردان کاشی اعتماد نکرد و با فرمانی ساختگی از طرف شاه در باره حکومت خود بر اصفهان بآن شهر رفت و اختیار حکومت را از حاکم پیشین آنجا تحویل گرفت و بدین وسیله صاحب خزائن ایالتی شد و پول زیادی هم از مردم شهر دریافت کرد و سپس اندوخته های خود را در اصفهان گردآورد و برای فراهم ساختن لشکر بسمت جبال بختیاری عزیمت کرد.

چون خبر این جریانات به تهران رسید شاه برای درهم شکستن این طغیان جدید اقدام فوری کرد پسرش را در پایتخت گذاشت و خود عازم اصفهان شد، شاه که تقریباً بدون توقف در راه بود و مسافت دو بیست و پنج مایل را در مدت کوتاه چهار روز پیمود دسته ای را بفرماندهی

یکی از افسرانش به اصفهان فرستاد و خود به تعقیب برادر پرداخت ، گویا برادر شاه انتظار نداشت چنین اقدام سریعی انجام یابد زیرا وقتی که شاه به گلپایگان رسید اطلاع حاصل کرد که برادرش رو به کرمانشاه نهاد بدین قصد که خود را بحدود قلمرو عثمانی برساند . با این ترتیب شاه یکی از سرداران خود را مأمور کرد که به کرمانشاه عزیمت کند و بوی تاکید کرد هرچه زودتر خود را بین قوای برادر و مرز ترکیه برساند . این اقدام که با سرعت انجام گرفت نتیجه مطلوب داد و شورشیان را وادار به تسلیم کرد ، برادرشاه به آستانه مقدس قم گریخت و پس از ورود شاه ، لبه تیز شمشیر را به علامت ندامت بر گلوی خود گذاشت و شاه مجدداً او را بخشید ، این آخرین اقدام شورش طلبی او بود و دیری نگذشت که در روزگار بازنشستگی در حوالی تهران درگذشت .

پس از خاموش کردن این طغیان جدید برادر خود ، شاه بار دیگر توجه خود را به امور خراسان معطوف ساخت (۲) نادر میرزا پسر شاهرخ کماکان حاکم آن ایالت بود او برادر خود عباس میرزا را به تهران فرستاد تا برای تضمین رویه خود گروگانی در دربار باشد ، شاه علاقه داشت که نسبت باین جوان بمناسبت نسب عالی او رفتار ملاطفت آمیزی داشته باشد ولی با عریضه‌ای که سران خراسان بحضور شاه فرستادند و از حمایتی که نسبت به نادر میرزا مبذول می‌داشته گله

(۱) پیش‌آمد ذیل که آنرا برای من نقل کرده‌اند نرس مشهور کاشی‌ها را نمودار می‌سازد از این شهر صد تن سرباز بتهران آوردند ولی آنها بقدری برای خدمت سربازی بی‌استعدادی نشان دادند که تصمیم گرفته شد این نفرات را بشهر خودشان برگردانند و در آنجا آزادشان کنند. پس از دریافت دستور بازگشت این دسته تقاضا کردند که وکیل باشی را همراه آنها بفرستند تا در راه در صورت حمله غیر، آنها را محافظت کند .

شماره (۱) مربوط به صفحه ۱۲۸ است . (۲) ۱۸۰۲ میلادی

کردند شاه ناچار به مداخله شد بنابر این داماد خود را بسرداری هزارو دویست سوار به مشهد فرستاد و خود شاه با قوای بیشتری از دنبال او حرکت کرد. در ورود به مقصد ابتدا شهر را تحت محاصره گرفت و چون ملاحظات مذهبی مانع از گلوله باران کردن شهر بوسیله توپها شد این وضع تا یک ماه بطول انجامید چنانکه در پایان آن اهالی مشهد دچار سختیهای بسیار شدند و اگر دروازه‌های شهر در تصرف نادر میرزا نبود مردم شهر را تسلیم میکردند. در آن گیرودار روحانی بزرگ آنجا بنمایندگی نزد شاه آمد تا از جانب اهالی وساطت کند، این آقا بحضور شاه رسید و اعلامیه‌ای از شاه بدست آورد که در آن تصریح شده بود که شاه نسبت بمردم مشهد قصد هیچگونه صدمه‌ای ندارد و هدفش فقط دستگیری نادر میرزا است، قرار بر این شد که شاه از حدود شهر دور شود و روحانی مزبور از طرف اهالی تعهد کرد که نادر میرزا را دستگیر سازند و روانه خدمت شاه کنند، پس فرمان صادر شد که دست از محاصره بردارند و لشکر شاه به دامغان عقب نشینی کردند و از آنجا بسمت مازندران رفتند. خبر قتل و کشتار ایرانیان در شهر مقدس کربلا بوسیله اعراب وهابی موجب بازگشت شاه به پایتخت گردید، ابتدا شاه در صدد بود

(۱) برای شرح وقایعی که به حمله کربلا از ناحیه وهابی‌ها منجر شد به ج ۲ ص ۴۱-۴۳ کتاب «سفری به عربستان مرکزی و خاوری» تألیف پال گراو مراجعه کنید «مرد متصبی از اهالی کیلان داوطلب جان نثاری شد در تهران باو تعلیمات لازم دادند و به بارگاه امام حسین که مکه رسمی اهل شیعہ است حرکت کرد و توبه‌نامه‌ای برای تمام گناهان گذشته و آینده خود فراهم ساخت و سندی مهر و موم شده داشت حاکی از آنکه از لذات جاودانی بهشت برخوردار خواهد گردید، اگر بتواند روی زمین را از لوٹ وجود قهار نجدی پاک سازد. روزی هنگام نماز شام در صف پشت سر عبدالعزیز قرار گرفت و دو رکعت اول نماز را بر گزار کرد در رکعت سوم هنگامی که

بقیه حاشیه در صفحه بعد

که بمنظور انتقامجویی از آن عمل شنیع بالشکریان خود حرکت کند اما وقتی که راجع به دشواری کار حمله به قلمرو سلطان عربستان تأمل کرد تصمیم گرفت نماینده‌ای نزد پاشای بغداد که قول داده بود نسل وهابی‌ها را از میان بردارد بفرستد. در این بین حضور شاه برای رفع طغیان قبیله‌های ترکمن اترك و گرگان در استراباد لازم آمد این قبایل را شاه کاملاً شکست داد و پس از انجام یافتن آن کار به تهران بازگشت در این سال (۱۸۰۳ میلادی) افغانهای سیستان از جانب بهم‌و نرمانشیر به ایالت کرمان حمله بردند .

یکی از سرداران شاه در جلو حصار شهر باعده‌ای برای نظارت ماند، این سردار مشاهده کرد که نادر میرزا چنانکه قول داده بودند تسلیم نشد ازینرو برای استمداد بشاه مراجعه نمود تا محاصره شهر را تجدید کند یکی از پسران شاه بکمک او رفت و بمردم مشهد اخطار کرد که دروازه‌ها را بروی نماینده شاه بازکنند اما نادر میرزا که حتی - الامکان قصد فرمانبرداری نداشت تصمیم بمقاومت گرفت، گویا مجاورت در بارگاه امام رضا و عادی شدن آن بارگاه در نزد وی این اطمینان موهوم را که حتی قوی‌ترین افراد ایرانی قادر به رفتار خلافی نسبت به چنان بارگاه مقدسی نبوده‌اند از فکر او زدوده بود و برای آنکه ازعهده مخارجی که جهت نگاهداری قشون بمنظور حراست حصار شهر لازم بود

پایه‌حاشیه از صفحه قبل

سلطان نجد مشغول رکوع و نیاز بدرگاه پروردگار بود خنجر نیز خراسانی خود را بر پیشک او فرود برد این وقایع بطوریکه راوی برای من حکایت می‌کرد در حدود سال ۱۸۰۵ یا ۱۸۰۶ اتفاق افتاد عبدالله بسمت شمال بقصد بارگاه حسین یا کربلا که هدف انتقام او بود حرکت کرد و در آنجا هجوم مقاومت ناپذیرش شهر را ناچار به تسلیم کرد و کشتار قساوت آمیز مدافعان و اهالی باخون عبدالعزیز جهران شد .

برآید با جسارت تمام به صحن مقدس رفت و در حالیکه در شان امام رضا ثناخوانی میکرد آنجا را در میان گرفت و با عده‌ای افراد جسور مانند خودش پا به مقدس‌ترین نقطه بارگاه نهاد و ضریح را که مانع تردد زائران به آرامگاه امام بود عقب زد، گنبد امام رضا را هم که هزاران تن زائران در زیر آفتاب شرق از دورترین نقاط برای تعظیم و زیارت آن می‌آیند مورد سوء قصد قرارداد و طلاهای گنبد را برای رفع حوائج سربازان یاغی خود از موضع طلایی آن برداشت و پس از ارتکاب این کار سراسر گناه که کاملاً برخلاف احساسات عامه بود نادر میرزا بصورت مرد لگام گسیخته‌ای درآمد، در نتیجه مردم عصبانی بر سر سربازان سرکش ریختند و چون عده اهالی بیشتر بود آنها را از ارتکاب اعمال خلاف بیشتری نسبت به آرامگاه باز داشتند .

نادر میرزا این پایداری و ابراز اقتدار خود را به تأکیدات سید مهدی مجتهد نسبت میداد که چند هفته پیش از آن همشهریهای خود را از محاصره قشون فتحعلی شاه نجات داده بود. این سید اولاد پیغمبر هفتاد سال داشت و بواسطه رحم و مروت قابل ملاحظه خود از برجسته‌ترین مقدسان ایران بشمار میرفت شاهزاده گستاخ روز بعد از واقعه حمله به بارگاه امام رضا بامداد که سید سرگرم ادای نماز بود قهراً وارد خانه او شد و چون آقا را در بیرونی خانه ندید رسم پایدار ایرانی که ورود اجنبی را به اندرون خاص بانوان بکلی منع میکنند مانع کار آن مرد جسور نشد، در اندرون خانه سید را بر روی فرش مشاهده کرد که بعبادت و نماز و توسل بدرگاه چاره ساز مشغول بود ولی اخلاق نیک و نمازگزاری سید در نظر نادر میرزا قدر و احترامی نداشت و با تبریزین جنگی خود سید را نقش بر زمین کرد، با این عمل او بانگ

ترس و وحشت برخاست و مردم یکدل و یکجهت دروازه‌های شهر را بروی لشکرشاه گشودند، نادر میرزا بوسیله راه‌آب عمومی پابفرار گذاشت ولی زود به تعقیب او برخاستند و در چهار فرسنگی مشهد دستگیر شد دست و پای او را بزنجیر کردند و بهمان وضع او را به تهران به حضور شاه بردند. نظر عامه این بود که به حد اعلائی مجازاتی که در اختیار شاه بود برسد و بطرز عادی که این مجازات عملی شد با رویه متداول در ایران نیک‌سازگار بود، وقتی که از او پرسیدند چرا سید خدا را کشتی؟ فقط به انکار آن پرداخت و در نتیجه با آن گفتار، شاه فرمان داد زبانش را از دهانش بکنند و دستهای او را از تن جدا سازند و سیله سرخ آهن به چشمهای او بکشند کسانی هم که او را در آن عمل پوزش ناپذیری کرده بودند بقتل رسیدند و این شیوه مجازات حدت عمل خاص ایرانیان را در مورد خونخواهی نمودار میسازد، چون تاریخ نویسان قاجاریه با خشنودی خاطر نشان کردند که با این کار شاه از ریختن خون جد خود فتحعلی خان که بدست نادر کشته شده بود انتقام گرفت.

حال، فتحعلی‌شاه در اوج قدرت و ظفر بود چون توانست تمام شورشهای داخلی را از بین ببرد و برای حراست تمامیت ارضی قلمرو پادشاهی ایران مرارت بسیار کشید و در نتیجه مردم از سواحل دریای عمان و مرز بلوچستان در سراسر سرزمین وسیع ایران تا آبهای بحر خزر همه جا تابع فرمان و سطوت مطلق او بودند قیصر جوان گرجستان با آنکه سابقاً به تزار روس تسلیم شده بود اینک شاه را سرور واقعی خود میشناخت و شاه از جانب یک دولت مقتدر بیگانه تحریص شده بود که امپراتوری خود را بسوی افغانستان توسعه دهد. پادشاهان ایران لقب غرور آمیز شاهنشاه را بمناسبت آنکه بر امیران موروثی افغانستان

گرجستان، کردستان و عربستان فرمانروایی میکردند اختیار کرده بودند و یکی از این چهار دست نشانده یعنی افغانستان چنانکه دیده ایم بکلی طوق فرمانبرداری را از گردن بر انداخته بود، اراضی والی عربستان ضمیمه سرزمین اصلی ایران شده بود ولی چون شاه هنوز بر دویالت دیگر ادعای فرمانروایی داشت میتوانست باز هم مدعی لقب شاهنشاه باشد.

پیرامون شاه را خیل فرزندان فرا گرفته بودند که لایق ترین ایشان ولیعهد جانشین آینده شاه بود (۱) عایدات شاه را در دوره ای که از آن یاد میکنیم نویسنده ای انگلیسی ۲ مبلغی کمتر از شش میلیون لیره تخمین زده است جواهرات شاهی که در اختیار فتحعلی شاه بوده از جواهرات هر شهریار معاصر مسیحی گرانبها تر بشمار میرفته است ۳

ولی ابر تیره ای از جهت شمال فرا میرسید که بزودی نیز برحالت درخشان آن دوره سایه انداخت و بموقع خود آثار ناگوار آن بر سر زمین

(۱) عباس میرزا من ترین پسران فتحعلی شاه نبود بلکه آقا محمد خان او را نامزد ولیعهدی کرده بود، برادر ارشد او از نروبولیهدی برگزیده نشد که در کودکی عموی بزرگش از وی پرسید اگر شاه بشوی چه میکنی؟ طفل نگاهی که بیشتر علامت حقیقت کوئی بود با جسارت بصورت نفرت انگیز خواجه انداخت و گفت «مرا خواهم کشت» این جواب که نزدیک بود بقیامت جانش تمام شود مانع جانشینی او شد.

(۲) سر جان ملکم

(۳) مؤلف کتاب «پادشاهان از کار کنار میروند» اظهار میدارد گفتن این سخن با تکذیب آن توأم است باین معنی که شاه جدید ایران مانند سرای مهسلطان در کلن از هولک شیشه و جواهرات بدلی معاصره شده است، این نویسنده مطلع برای خوانندگان شرح می دهد که روس به شاه لاف میزند فرانسه، ریشخند می کند و انگلستان هم با او رفتار چندان فرین نزا کتی ندارد.

ایران فرو ریخت. وقایع این دوره در فصل آینده بیان خواهد شد . ۱

(۱) شرح ذیل بقلم دو تن از سیاحان اخیر معرف قسمتی از شکوه شرقی است که دربار فتحعلی شاه در هنگام جشنها داشته است . - صحنه :

«اولین مراسم جشن نوروز تقدیم کردن هدایائی است که از ایالات مختلف میرسید بدو» هدیه شاهزاده حسینی میرزا حاکم شهر از تقدیم می شود، رئیس تشریفات جلو می رود درحالی که متصدی هدایا و پیشخدمتی همراه است این شخص وقتی اسم و رسم تقدیم کننده اعلام می گردد از روی کاغذی نام همه اجناس را بصدای بلند می خواند هدایای حسینی میرزا مشتمل بر مجموعه های بزرگ متعددی بوده که آنها را بر سر افراد می گذاشتند و محتویات آنها مرکب از شال، اجناس گوناگون، مروارید و غیره بوده است سپس مجموعه های بسیار دیگر پرازفتند و شیرینی و پس از آن چندین قاطر حامل میوه ها و غیره بارمنان می آورد، هدایای دوم از محمد علی خان شاهزاده همدان ارشد پسران شاه که از جانب پدر از حق جانشینی محروم شده بود تقدیم می شده چون مادرش گرجی بوده از لحاظ نسب پائین تر از مادران شاهزاده های جوان دیگر بوده است، هدایای او معرف سیرت شخصی او مرکب از تپالچه و شمشیر و صدرآس شتر و بهمان اندازه هم قاطر بود، آنگاه پیشکش های شاهزاده یزدرا که فرزند دیگر شاه بود بحضور می آوردند و صهارت بود از : شال و پارچه های ابریشمی از محصولات شهر خود او سپس هدایای شاهزاده مشهد تقدیم می گردید و آخر از همه که کرانبها تراز همه نیز بود تقدیمی حاجی محمدحسین خان امین الدوله عرضه می شد و مشتمل بر پنجاه قاطر بود که هر کدام حامل يك هزار تومان بودند (سفرنامه ایران نگارش موریه) .

تشریفات ورود شاه به عزمی ذیل آغاز شد :

ابتدا فرزندان ارشد شاه وارد شدند در همان طرفی که ما ایستاده بودیم عباس میرزا در انتهای سمت چپ همه که درست در پهلوئی راست تخت سلطنتی بود قرار گرفت برادران او از دنبال آمدند بطوریکه حلقه ردیف ما تقریباً بسته شد، روبروی این ردیف خاص شاهزادگان ارشد که همگی در سن و سال بلوغ بودند برادران جوانتر در سمت دیگر آب نما صف بستند همگی جامه های فاخر و زربفت و شال و کمر بند پوشیده بودند که از لای آن دسته جواهر نشان خنجرشان دیده میشد هر کدام قبای زر دوز آستر دار با یقه بلند از ظریف ترین پوست خز که از پشت شانه قدری پایین می افتاد و تا حدود ران می رسید بر تن داشتند دور کلاه سیاه آنها از ظریف ترین شالها بسته شده بود هر يك از ایشان از مسن ترین تا جوان ترین بازوبندهائی از یاقوت و زمرد درخشان درست بر بالای خم بازوبسته بودند .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

در سمت دیگر در نزدیکی پیشگاه قصر صف دیگری از رجال نامور شامل علما و منجم باشیها و حکمای دیگر این سرزمین شرقی در سنگین‌ترین لباس مذهبی و کسوت اهل حکمت بودند بهیچوجه صدا یا حرکتی وجود نداشت و هر کس با سکوت تمام در جای خود ایستاده در انتظار ورود ملوکانه بود، سرانجام آهنگ زنگوله‌های شتر از خارج و صدای طبل و همهمه‌ایکه نمی‌دانم با چه صداهایی توأم بود ورود اعلیحضرت را به درگاه ار که خبر داد. عجیب‌ترین قسمت آن زنگوله صدای مهیب دوشتر عظیم بود که برای همین منظور اهلام حرکت خاص همایونی تربیت یافته بودند. شاه از سمت چپ وارد تالار شد و تا جلو آن پیش رفت با روش و منشی که خاص سلاطین است، من هیچوقت قبل از آن ناظر چنان وضع پرشکوه عالی نبوده‌ام شاه با همان وقار بی‌تکلف و صف‌ناپذیر بر تخت جلوس کرد و اگر در روش و رفتارش جزئی تصنع بنظر می‌رسید حتماً در من آن همه تأثیر نمی‌بخشید و مردی را می‌دیدم که در مقام سلطنت نقش خود را خوب نمایش می‌داد و حال آنکه ناظر حرکات پادشاه بر ازنده‌ای بودم که به عظمت وضع خود آگاهی داشت و بر ازندگی آنچه را که حس می‌کرد نیز واجد بود.

شاه يك پارچه جواهر بود که در اولین برخورد بیننده را مبهوت می‌ساخت، جزئیات لباسش عبارت از تاجی بود که بر سر داشت و از شکل و اندازه آن پیدا بود که مختص تاج شاهی بوده است این تاج را دانه‌های متراکم الماس مروارید، یاقوت و زمرد تشکیل می‌داد و چنان استادانه در کنار هم چیده شده بود که تلالو نور آنها مجموعه‌ای از زیباترین رنگها را منعکس می‌ساخت چندین عدد پر مشکی شبیه پسر حواصیل در میان جقه‌های درخشان این تاج واقعی شاهنشاهی قرار داشت که انتهای خمیده هر کدام بمرواریدهای گلابی‌شکل بسیار درشت ختم می‌شد.

جامه زربفت شاه تقریباً از جواهراتی از نوع جواهرات تاج پوشیده بود و از روی شانهایش دو رشته مروارید می‌گنشت که شاید بهترین تعداد مروارید جهان بود لباسش را از آنجهت جامه می‌نامم که از گردن تا انتهای کمر چپ وی را فرا می‌گرفت و قامتش را هم چون مقامش زیبا و باشکوه جلوه گر می‌ساخت، این جامه در انتهای کمر مانند لباس معمول ایرانی به بافته‌گشادی منتهی می‌شد که از همان اشیاء گرانبها تشکیل شده بود. ولی هیچ چیز از لحاظ شکوه و جلال بیپایه بازوبند پهنی که ببازوهایش بسته بود و کمر بندی که بکمر داشت نمی‌رسید زیرا اینها در مقابل اشعه آفتاب چون آتش‌زبانه می‌کشیدند و وقتی نامهایی را که از این همه جلا و درخشندگی گرفته شده می‌شنویم از دیدن يك چنین اثری در شگفت نخواهیم شد. بازوبند راستش را کوه نور و بازوبند بازوی چپش را دریای نور می‌نامند.

تخت سلطنتی از مرمر سفید خالص بود که چند پله از زمین بالاتر بود و پسا شالها و پارچه‌های زر مغروش بود و شاه برسم کشور خویش با آن جلوس می‌کرد. در

پشت شاه مغنده بزرگی بود که روی آن رشته‌های مروارید دوخته شده بود . قسمتی که تخت شاهی در آن واقع شده از جلو باز بود در پشت آن دو ستون خمیده مرمر سفید قرار داشت که رگه‌هایی از طلا در آنها بکار برده‌اند . قسمت داخلی به کنده کاریها و تذهیب و نقاشیهای سبک عرب و آئینه تزیین شده بود ، آئینه‌ها و سایر تزیینات درهم آمیخته بود و همه از سقف تا کف تالار را منور و درخشان می‌کرد . گلدانهای گل و ظرفهای گلاب در اطراف چیده شده بود .

از هنگامیکه شاه بتخت نزدیک می‌شد تا وقتی که بر تخت جلوس می‌کرد کلیه حاضران سرهای خود را بیابین خم می‌کردند و پس از آن سکوت مرگباری همه جا را فرا می‌گرفت . همگی ظاهر بسیار عالی و در واقع ترسناکی داشتند در چنین مجلسی چنان سکوتی حکمفرما بود که کوچک‌ترین صدای حرکت و آرامترین صدای ریزش آب فواره بگوش می‌رسید .

در این سکوت سنگین که همه چشمها به شیئی درخشان مقابل خود دوخته شده بود و همچون مجسمه مهر درخشان و بی حرکت در جای خود نشسته بود تا گهانشلیک القاضی که در یک لحظه از دهان آخوندها و منجم‌ها خارج شد مرا از حالت بهت و حیرت بخود آورد اینها در واقع القاب و حدود اقدامات خطیر شاه را توأم با مدح و ستایش و شہامت و آزادگی و قدرت و وسیع شاه اعلام می‌کردند . در پایان این مراسم در حالیکه هنوز سرها بطرف زمین خم بود و طنین صداها در فضا خاموش می‌شد تقریباً نیم دقیقه همه جا را سکوت فرا گرفت سپس اعلیحضرت شروع بسخن گفتن کرد . سخنان شاه حتی بیش از صدای تا گهانی آخوندها ترسناک و تکان دهنده بود این بار صدایی بسیار عمیق و تو خالی و بلند شبیه صدایی بود که از قبر بیرون می‌آمد .

(سفرنامه : سر . ر . کرپورترز)

فصل ششم

کنار گیری امیر گرجستان بنفع امپراتوری روس سال ۱۸۰۰ - شکست دادن ژنرال لازارف پرنس الکساندر را - تصرف گنجه - نبرد اچمیازین - مغلوب ساختن سزائف ایرانیها را و محاصره کردن ایروان - حمله های شبانه - رفع محاصره ایروان - وقایع سرحدات شرقی و جنوبی ایران - بخارا - نرمانشیر و سیستان - تسلیم شدن فرمانده قراباغ به روس - جنگ در این ولایت - پیاده شدن روسها در گیلان - تسخیر گرجستان بدست ایرانیان - قتل سزائف - مأموریت ژوبر - سقوط ابراهیم خلیلخان مرز ترکیه و ایران - استقرار قدرت روس از قفقاز تا مغان - جنگ ایرانیان با افغانها - ورود سفرایی از جانب ناپلیون و تال پورسند ورود هیئتی از انگلستان - عهدنامه - ورود هیئتی از هند - فاجعه لشکر ایران در جنگ روس - تصرف لنگران - صلح گلستان ۱۸۱۳ .

در فصل پیش بیان شد که گرگین یا جرج که بجای پدر خود هراکلیوس ، قیصر گرجستان شده بود شرحی مبنی بر فرمانبرداری به فتحعلی شاه نوشت فتحعلی شاه این عمل طاعت را از جانب شهریار ایبریان پذیرفت و جنگی که بین روسیه و ایران در باره قیصر هراکلیوس پیش آمده بود گویا دیرزمانی بعد منجر به امضای عهدنامه رسمی صلح شد .

پس از درگذشت کاترین روسیه و آقامحمدخان زدو خورد ازدو طرف قطع گردید و بلهوسی یا سیاست پل امپراتور روس موقتاً موجب

جلوگیری عملیات تهاجمی دولت نیرومند شمالی شد، فتحعلی شاه هم چنانکه دیده‌ایم سخت گرفتار سرکوب مدعیان متعدد تاج کیان بود ولی سیاست دیرین که ابتکار پترکبیر بود بزودی بر مزاج هوسباز پسر کاترین غالب آمد، او به نمایندگی روس دستور داد که نفوذ خود را بر مغز نحیف آخرین جانشین تخت سلطنت خاندان بقراطی برقرار سازد و در نتیجه برطبق مدرکی بتاریخ ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۰۰ قیصر جرج سیزدهم گرجستان بنام خود و جانشینانش بفتح امپراتور روس از سلطنت صرف نظر کرد، این عمل چنانکه حکایت کرده‌اند او را گرفتار لعن و کینه نجبای مملکت وی ساخت ۱

ملکهٔ آواز واهمه‌ایکه موجب تسلیم شوهر محجوبش به خواسته‌های خیانت آمیز نمایندگان روس شده بود سخت سرافکنده شد و موقعیکه خواستند او را برای فرستادنش به مسکو دستگیر کنند پرنسس رنجیده خاطر خنجرش را کشید و افسر روس را که قصد گرفتن او را داشت مجروح ساخت. پرنس الکساندر برادر جوان تر جرج میل نداشت ناظر از دست رفتن تاج سلطنت خانوادگی باشد پس سعی کرد آنرا برای خود تأمین کند و نهایت کوشش را بکار برد که سبب شورشی

(۱) چند سطر زیر مستخرج از اعلامیه امپراتور الکساندر به ملت گرجستان

بتاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ است :

« بمنظور افزایش نیروی ملی خودمان و یا بملاحظات نفع خصوصی و یا توسعه حدود بسهار وسیع امپراتوری خودمان نیست که بار زمامداری گرجستان را می‌پذیریم هواطف بزرگواری، شرافت و انسانیت ما ایجاب کرده است که باروظیفه مقدس اجتناب از مقاومت را در برابر فریاد مشقت باری که از سینهٔ شما بلند است بردوش بگیریم و گرفتاریهایی را که دارید برطرف سازم و در سرزمین گرجستان حکومتی قوی و قابل اداره و تأمین عدالت توأم با حقانیت و حمایت از جان و مال افراد و گسترش برکات قانون بر همگان بگمارم . »

عمومی بشود ولی سران قوم در بیهوده بودن تلاش بر انداختن قید بندگی روس تردیدی نداشتند مگر آنکه امکان حمایت نظامی از ایران یا ترکیه در میان باشد، پس الکساندر سعی کرد از هر دو دولت مزبور استمداد کند در آن موقع حکومت عثمانی نگران پیشرفتهای ناپلیون در شرق بود، فتحعلی شاه نیز در آن موقع قصد نداشت موجب تحریک خصومت همسایه نیرومند شمالی بشود باز درخواست الکساندر امیر اورس (Avars) و خان قراباغ استقبال و قبول کردند که در مبارزه او برای بیرون راندن روسها از گرجستان همراهی کنند ولی در تفلیس از وجود این نقشه بموقع اطلاع یافتند و اقداماتی شدید برای جلوگیری از آن بکار بردند. ژنرال لازارف با کمک توپخانه قوی خود بفتح درخشانی در ساحل رودخانه کوراناتل آمد و طرفداران گستاخ شاهزاده گرجی را شکست داد، فرمانده قوای روس در قفقاز به گنجه یعنی الیزابت پل جدید حمله برد و بارفتار سختی که نسبت به اهالی آنجا کرد به دیگران که امکان داشت در برابر قدرت تزار مقاومت کنند اعلام خطر نمود، ژنرال سزانوف از گنجه به ایروان پیشروی کرد چون حاکم قلعه آنجا قول داده بود که تسلیم سردار روس بشود.

در بار ایران از این جریانات حقا دچار نگرانی شد و به ولیعهد فرمان رسید که برای جنگ رهسپار ایروان بشود و خود شاه نیز بمنظور آنکه بمیدان نبرد نزدیک باشد در دشت اوجان خیمه برافراشت ولیعهد یکی از سرداران خود مهدی قلی خان را با شش هزار سوار بمرز ترکیه فرستاد تا ایلات سرگردان را که حاکم ایروان از آنجا رانده و ناچار به عبور از مرز کرده بود بازگرداند.

این سردار پس از انجام دادن مأموریت خود وقتی که مراجعت

میکرد ناگهان با لشکر سازانف روبرو شد و چون قوای او بمقدار کافی و در وضعی نبود که بتواند در مقابل توپخانه روس مقاومت کند ناچار از زدوخورد احتراز کرد و با عقب نشینی سریع و تأمین پوشش بوسیله نفراتی تازه نفس برای افراد ایل تلاش دشمن را برای درهم شکستن قوای خود خنثی کرد و بدین وسیله توانست خود را به لشکر ولیعهد برساند .

سپس ژنرال سازانف بحدود کلیسای معروف اچمیازین که مقر کشیش اعظم آرامنه بود پیشروی کرد و در آنجا با قوای ایران که آماده نبرد بودند مصادف شد، عباس میرزا نیروی خود را برای جنگ بسه دسته تقسیم کرد فرماندهی قسمت مرکزی را خود بر عهده گرفت تا در صورت وقوع نبرد از پسر قیصر مخلوع گرجستان کمک دریافت کند زدوخورد سه روز بطول انجامید، ایرانیها اظهار داشته اند که هرچند از توپخانه روس صدمه بسیار دیده بودند ولی مغلوب نشدند. ژنرال سازانف سپس بسمت ایروان تاخت و والی آنجا از انجام دادن قولی که داده بود شانه خالی کرد، این شخص مرد ثابت قدمی نبود و همواره جانب قوی تر را میگرفت و چون مشاهده کرد که قشون روس نتوانسته بود قوای ایران را از بین ببرد نظر او نسبت به زور قوای متهاجم فوری تغییر کرد و نماینده معتمدی نزد ولیعهد فرستاد که حاضر است هرگاه مورد عفو واقع شود در کنار لشکر شاه جنگ کند و چون از این بابت اطمینان یافت به مأمور روسی که برای تسلیم ایروان آمده بود اطلاع داد که مطلب تازه ای برای فرمانده او ندارد و در نتیجه سردار روس از این پیمان شکنی سخت برآشفست و در صدد برآمد که با حمله ای ناگهانی برای جبران ابهت روسیه اقدام کند لشکر ایران او را تا حدود ایروان